حکومت اسلامی/ سال سی‌ام، شمارهٔ سوم، پاییز۱۴۰۴، پیاپی۱۱۷
ISLAMIC GOVERNMENT 117 / Vol.30, No.3, Autumn 2025

نقدِ انگارهٔ انحصار تشکیل حکومت اسلامی در شخص معصوم علیهم‌السلام

دریافت: ۱۴۰۴/۲/۳ تأیید: ۱۴۰۴/۷/۲۷

علی غفاریان *
سیدمحمد نجفی یزدی**

چکیده

از چالش‌های مهمی که برای تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت وجود دارد، این مسئله است که آیا تشکیل و ادارهٔ حکومت اسلامی منحصر در شخص معصوم علیه‌السلام است؟ منشأ این مسئله، وجود برخی خصوصیات در معصومین علیهم‌السلام است. مسائلی همچون وجود نصوص مثبِت حکومت‌داری برای شخص امام، علم اعلای معصومین، قدرت معصومین و شرطیت وجود معصومین در فعلیت احکام سیاسی و اجتماعی. این نوشتار، به‌طور تحلیلی و اجتهادی، این مسائل را مورد بررسی قرار داده تا انگارهٔ انحصار را باطل کند. البته ابطال انحصار به معنای اثبات حق حکومت مستقل برای غیر معصوم نیست؛ بلکه این حق را در طول ولایت معصومین و تنها در صورت عدم تمکن از مصداق تام حکومت اسلامی، برای شبیه‌ترین نوع حکومت به حکومت معصومین علیهم‌السلام اثبات می‌کند. اهم پاسخ‌های بیان شده چنین است: عدم دلالت نصوص موجود بر انحصار، اعم‌بودن اقدام از مباشری و با واسطه، تفاوت بین خلافت الهی تکوینی و اعتباری، حجیت اجتهاد، عدم جواز اهمال و ترک منصب ضروری، جبران به عدالت و فعلیت و استمرار احکام. این انگاره با پاسخ‌های دیگری نیز قابل دفع است، از جمله اصل تنزل تدریجی، تقلیل ظلم، دلیل حِسبه، نفی تضییق بر مردم.

واژگان کلیدی

حکومت اسلامی، حکمرانی اسلامی، فقه الحکومة، فقه سیاسی، ولایت فقیه

* دانش‌پژوه سطح چهار فقه الحکومة مجتمع آموزشی و پژوهشی ائمه اطهار علیهم‌السلام حوزه علمیه قم، (نویسنده مسئول): agh1369@gmail.com

** مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم و استادیار گروه فقه و اصول جامعة المصطفی العالمیه، قم، ایران: mohammadnajafy37@gmail.com

مقدمه

وجود دولت و حکومت، برای ادارهٔ جوامع بشری ـ به‌ویژه در زمان کنونی که حکومت‌ها حالت حکمرانی بسیط خود را از دست داده و مناسبات بین المللی و ارتباط بین افراد جامعه به‌مراتب بیشتر از گذشته شده است ـ از جمله بدیهیات و ضروریات شمرده می‌شود. به‌جرأت می‌توان گفت که تمام افراد بشر، خواسته یا ناخواسته، تحت سلطهٔ حکومت‌ها و قوانین آنها قرار گرفته‌اند. جامعه مسلمانان نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ بلکه بخشی از برنامه‌های کلی دین مبین اسلام، دستورات مربوط به سیاست و تدبیر امور اجتماعی بوده است و از همان ابتدای بعثت، حضرات معصومین علیهم‌السلام در پی فرصت مناسبی برای تحقق و اجرای این دستورات در جامعه اسلامی بوده‌اند. تشکیل حکومت حضرت ختمی‌مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله و خلافت سیاسی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسن مجتبی علیه‌السلام گواه بر این مدعا است. حتی تشکیل حکومت واقعی اسلامی و اجرای عدالت اجتماعی توسط منجی عالم بشریت، حضرت مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، نیز از آمال و آرمان‌های تشیع به‌شمار می‌آید.

ضرورت این امر به حدی است که پس از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، مسلمانان در ضرورت وجود آن تردید نکردند و اختلاف بین آنان تنها در نحوهٔ تعیین جانشین و مصداق آن پیش آمد؛ به‌نحوی که هیچ کدام قائل به تعطیلی حکومت نشدند؛ بلکه هر کدام از دو گروه در فرصت مناسب اقدام به تشکیل حکومت کردند. حتی زمانی هم که حکومت به دست اهل‌بیت علیهم‌السلام نرسید، برخی از ایشان خواهان دخالت شیعیان در امور حکومتی و خدمت به شیعیان شدند.

بنابراین جمعیت مسلمانان، چه بخواهند و چه نخواهند، باید تحت سلطهٔ یکی از حکومت‌ها قرار بگیرند. حال آیا صحیح است که بگوییم مسلمانان با این جمعیت فراوان، همانند دیگر امت‌ها نبوده و به دلایلی ناموجه از تشکیل حکومت و ادارهٔ امور سیاسی و اجتماعی خود بهره‌مند نباشند؟ آیا ائمه معصومین علیهم‌السلام که از هر فرصتی برای خدمت‌رسانی به شیعیان استفاده می‌کردند و حتی برخی افراد را به آن منظور وارد دستگاه

حکومت جور می‌کردند، به درتنگنا قرار گرفتن شیعیان و سلطهٔ بیگانگان و اجانب بر آنها و ارائهٔ خدمات همراه با تحقیر و ستم بر شیعیان رضایت دارند؟ به‌صورتی که بیان عقاید و اجرای احکام اسلامی یا منوط به تصمیم حکومت‌های طاغوتی و محدود به مجوزهای آنها باشد و یا به تعطیلی کشیده شود. آیا صحیح است بگوییم احکام اجتماعی و سیاسی دین خاتم و سعادت‌بخش بشریت، محدود به چند سال حکومت حضرت نبی اکرم ﷺ، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسن مجتبی علیه‌السلام بوده و بعد از تعطیلی طولانی و وقفهٔ چند صد ساله و شاید چند هزار ساله، توسط حضرت حجت علیه‌السلام اجرایی خواهد شد؟ آیا صحیح است بگوییم پیشوایان ما همچون حضرت نبی اکرم ﷺ که در مواقع خروج برای انجام غزوات از نصب حاکم برای مردم غفلت نداشتند و یا اقدام امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای نصب حاکمان بلاد مختلف از تعیین تکلیف برای حکومت مسلمانان و تعیین مرجع دینی و عملی‌شان در زمان بعد از غیبت غفلت کرده‌اند؟ آیا معصومین علیهم‌السلام ـ باوجود مساعد بودن شرایط برای تشکیل حکومت ـ راضی به اینکه شیعیان سالیان دراز تحت اعمال حکومت والیان جور و کفر قرار بگیرند، هستند؟ بر فرض اگر صاحبان حکومت جور روزی بخواهند حکومت را به شیعیان تقدیم کنند، آیا باز هم پذیرش ادارهٔ حکومت برای غیرمعصوم جایز نیست؟

باوجود چنین ضرورتی برای تشکیل حکومت اسلامی، وجود برخی شبهات و استدلال‌ها باعث ایجاد انگارهٔ انحصار تشکیل حکومت اسلامی در شخص معصوم شده است؛ به‌صورتی که عهده‌داری آن برای غیرمعصومین جایز نباشد. این نوشته مناشیء این انگاره را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. البته، از آنجا که در نوشته‌های فراوانی به ادلهٔ لفظی ولایت فقیه و مباحث مربوط به آن همچون بررسی روایات نفی قیام به‌وفور پرداخته شده است ـ هرچند که قرابت فراوانی بین دو مسئله وجود دارد و جداسازی مباحث کاری بس دشوار بوده است ـ، اما تلاش این نوشتار بررسی مسائل مرتبط با نفی انحصار در فضایی خارج از ادله نقلی ولایت‌فقیه و ادله نفی قیام قبل از ظهور است.

در نتیجه سیاست این نوشتار، شکست انگارهٔ انحصار حکومت در معصومین علیهم‌السلام در

مواقع عدم تمکن از حکومت ایشان است. با این بیان که تا وقتی خود معصومین علیهم‌السلام که صاحبان ولایت از جانب حق تعالی هستند، تمکن از انجام این امر مهم داشتند، حکومت به دست ایشان است؛ اما در شرایطی مثل زمان غیبت که تمکن از امر حکومت وجود ندارد، بنا به ضرورتی که در تشکیل حکومت برای مسلمانان وجود دارد، از ادله‌ای که ذکر خواهد شد، کشف می‌شود که غیرمعصومِ واجد شرایط نیز می‌تواند در طول ولایت معصومین ـ تا حد امکان و تمکن ـ نزدیک‌ترین حکومت به حکومت معصومین را برپا کند. البته اینکه چه کسی باید عهده‌دار این حکومت باشد، در یک مرحله بعدتر از مسئله پیش رو است که در نوشته‌های مرتبط با ادلهٔ ولایت فقیه مورد بحث قرار گرفته است.

مسئلهٔ انگارهٔ انحصار تشکیل حکومت اسلامی در شخص معصوم علیه‌السلام در قالب پاسخ و تبیین چهار مسئلهٔ فرعی است:

۱. تأکید برخی روایات برشمرندهٔ امور حکومتی بر مقام «امامت».

۲. فقدان علم معصوم علیه‌السلام در غیر معصومین که به چهار بیان مختلف تقریر شده است.

۳. عجز غیرمعصوم بر تشکیل حکومت اسلامی.

۴. احتمال خصوصیت وجود معصومین علیهم‌السلام در فعلیت احکام سیاسی و اجتماعی.

در رابطه با پیشینه، بحث جامع و مفصلی برای رفع شبهه انحصار تشکیل حکومت اسلامی در شخص معصوم جز بحث از شرطیت عصمت در ذیل شرایط حاکم اسلامی ـ که توسط آیةالله منتظری در کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه» مطرح شده است ـ یافت نشد. توضیحات ایشان بیشتر مربوط به فرق بین اشتراط عصمت در منصوبِ بی واسطه و منصوبِ با واسطه است که در این مقاله از آنها در پاسخ به شبهه اول و بعضاً در موارد دیگر استفاده شده است. البته فقهای دیگر نیز به این مسئله پرداخته‌اند؛ اما به‌صورت مختصر و بیشتر ناظر به یک بُعد از مسائلی که پیرامون این موضوع مطرح شده است.

مسئلهٔ اول: تأکید برخی روایات برشمرندهٔ امور حکومتی بر مقام «امامت»

در میان روایاتِ وارد شده در بیان اوصاف ائمه معصومین علیهم‌السلام، روایاتی وجود دارد

که امور مربوط به ادارهٔ اجتماع و تدبیر نظام مسلمین را از شئون مقام امامت برشمرده‌اند. این روایات بر اینکه محور اصلی حکومت اسلامی، «امامت» است، دلالت دارند و از آنجا که در عقیده امامیه، اصل امامت با عصمت گره خورده و مرتکز از لفظ امام و امامت، «امام معصوم» می‌باشد، چنین تلقی می‌شود که شخصی غیر از معصومین نباید عهده‌دار امور حکومت مسلمین باشد. از جمله این روایات عبارت‌اند از:

مرفوعهٔ عبدالعزیزبن‌مسلم

أبومحمد القاسم بن العلاء رحمة الله رفعه عن عبدالعزیزبن‌مسلم قال: [قال الرضا علیه‌السلام] «**إن الإمامة زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عز المؤمنین. إن الإمامة أس الإسلام النامی و فرعه السامی. بالإمام تمام الصلاة و الزکاة و الصیام و الحج و الجهاد و توفیر الفیء و الصدقات و إمضاء الحدود و الأحکام و منع الثغور و الأطراف. الإمام یحل حلال الله و یحرم حرام الله و یقیم حدود الله و یذب عن دین الله**» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۰۰-۱۹۸).

این روایت که در باب بیان فضیلت امام علیه‌السلام و ویژگی‌های ایشان نقل شده است، روایتی نسبتاً طولانی از امام رضا علیه‌السلام است و حاوی نکات مهمی است؛ از جمله اینکه در آن، «امامت» به‌عنوان زمام دین، نظام مسلمانان، صلاح دنیا و عزت مؤمنین معرفی شده است. همچنین از آن به‌عنوان اساس اسلامِ در حال رشد و شاخهٔ بالندهٔ آن تعبیر شده است و تمامیت نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، اخذ مالیات، صدقات، تأیید حدود و احکام و پاسداری از مرزها و کیان اسلامی، وابسته به «امامت» دانسته شده است. در ادامه نیز اشاره دارد که امام علیه‌السلام، اقامه کنندهٔ حدود و مدافع دین الهی است.

روایت فضل‌بن‌شاذان

حدثنی عبدالواحدبن‌محمدبن‌عبدوس النیسابوری العطار قال حدثنی أبوالحسن علی‌بن‌محمد بن قتیبة النیسابوری قال قال أبومحمد الفضل‌بن‌شاذان النیسابوری [سمعنا من مولای أبی‌الحسن علی‌بن‌موسی الرضا علیه‌السلام]: «**و منها أنا لا نجد فرقة من الفرق و لا ملة من الملل**

بقوا و عاشوا إلا بقیم و رئیس لما لا بد لهم منه فی أمر الدین و الدنیا فلم یجز فی حکمة الحکیم أن یترک الخلق مما یعلم أنه لا بد لهم منه و لا قوام لهم إلا به فیقاتلون به عدوهم و یقسمون به فیئهم و یقیمون به جمعتهم و جماعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم» (صدوق، بی‌تا، ج۱، ص۲۵۳-۲۵۱).

در قسمتی از این روایت طولانی، امام رضا علیه‌السلام علت جَعل اولی‌الامر را بیان کرده و اشاره می‌کنند که هیچ فرقه و ملتی نیست مگر اینکه بقا و استمرار حیات آن منوط به وجود سرپرست و رئیس است؛ چراکه وجود این شخص برای تأمین دین و دنیای آنها ضروری است و خداوند حکیم روا نمی‌دارد که امر ضروری بشر را که موجب قوام آنها می‌شود، از آنها دریغ کند. بنابراین، به واسطه او با دشمنان خود مبارزه می‌کنند و درآمدهای خود را با او تقسیم می‌نمایند. نماز جمعه و جماعت را با او اقامه می‌کنند و او مانع ستم ظالم بر مظلوم می‌شود.

روایات دیگری نیز در بیان ویژگی‌های معصومین علیهم‌السلام و مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی آنان وارد شده است. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در نگاه نخست چنین به نظر می‌رسد که عهده‌داری حکومت و اداره شئون اجتماعی مسلمین، فقط برای شخص امام معصوم علیه‌السلام ثابت است و افراد دیگر حق دخالت در این امور را ندارند.

بررسی مرفوعه عبدالعزیز بن مسلم

استدلال به این روایت با اشکالاتی مواجه است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. اشکال سندی: در انتساب این روایت به امام رضا علیه‌السلام، حتی با وجود مدح شیخ طوسی از قاسم‌بن‌علاء همدانی(طوسی، ۱۴۲۷ق، ص۴۳۶) و وکیل ناحیه بودن وی، به دلیل عدم ذکر بقیهٔ وسائط تا امام رضا علیه‌السلام و مرفوعه بودن روایت، نمی‌توان آن را به امام رضا علیه‌السلام نسبت داد.

۲. منافات دلالت: بر فرض صحت انتساب به حضرت رضا علیه‌السلام، این روایت در بیان ویژگی‌های والای ائمه معصومین علیهم‌السلام وارد شده است و چون دلالتی بر انحصار امامت در امور سیاسی و اجتماعی به معصومین علیهم‌السلام ندارد، در نتیجه، با اثبات منصب امامت در

این امور برای دیگر افراد نیز منافاتی نخواهد داشت. به‌عبارت‌دیگر، اثبات شیء، نفی ماعدا نمی‌کند.

۳. احتمال نصب: حتی با فرض انحصار این منصب در معصومین علیهم‌السلام، در صورتی که خود ایشان به نصب خاص یا نصب عام، کسی را برای امور سیاسی یا اجتماعی منصوب کنند، یا برخی امور را به آنان توکیل نمایند ـ همان‌طور که شواهد تاریخی زیادی برای این امر وجود دارد؛ مثلاً امیرالمومنین علیه‌السلام افرادی را به عنوان والی بلاد اسلامی منصوب و یا افرادی را به عنوان وکیل خود منصوب کرده‌اند ـ، این انحصار شکسته خواهد شد. بنابراین، با همین ادله می‌توان اطلاق روایت را به غیر موارد نصب خاص یا عام و یا توکیل ـ مقید کرد.

۴. تعارض با روایات دیگر: اگر نصبی هم از طرف ایشان انجام نشده باشد، این روایت با روایات دیگری که مجوز ورود به حکومت هستند، معارض است.

بررسی روایت فضل‌بن‌شاذان

این روایت نیز اگرچه از نظر سندی مشکلی ندارد، اما سه اشکال مطرح‌شده در روایت پیشین(در خصوص انحصار تشکیل حکومت اسلامی در شخص معصوم) در اینجا نیز صادق است.

وجود فرق بین منصوب بی‌واسطه و منصوب باواسطه

آیة‌الله منتظری در پاسخ به شبهه اشتراط عصمت در حاکم اسلامی، ابتدا دو معنا را برای امامت ترسیم می‌کند: امامت به معنای خاص و امامت به معنای اعم. بحث از شرطیت عصمت در حاکم اسلامی ناظر به معنای خاص از امامت نیست؛ زیرا این معنا از امامت منحصر در انبیا و ائمه معصومین علیهم‌السلام بوده و بحث از آن اساساً مربوط به علم کلام است. افزون بر اینکه این معنا مورد اجماع شیعیان است، برخی روایات نیز بر آن دلالت دارند؛ بلکه محل بحث در شرطیت عصمت در حاکم اسلامی، امامت به معنای اعم یعنی تولی امور مسلمانان است که به دلیل اهمیت آن، در هیچ عصری تعطیل بردار نیست(منتظری، ۱۴۰۹ق، ج۱، ص۳۸۲-۳۸۱).

یا به تعبیر امام خمینی﵀ خلافت دارای دو معنا و دو مقام است: اول، خلافت الهی تکوینی و دوم، خلافت اعتباری جعلی.

معنای نخست از خلافت، مختص به اولیای الهی یعنی انبیا و ائمه معصومین علیهم‌السلام است. معنای دوم از خلافت نیز در جایی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌عنوان خلیفهٔ مسلمین توسط حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله منصوب شدند(امام خمینی، ۱۳۹۲، ج۲، ص۶۶۴).

بر این اساس، امامت سیاسی و ریاست ظاهری، مقامی اعتباری و صوری است که ائمه علیهم‌السلام جز برای اقامهٔ حق به آن اعتنایی نداشتند. اما مقام خلافت الهی تکوینی نزد ایشان نه‌تنها کم‌ارزش نبوده، بلکه قابل کنارگذاشتن و اهمال نیز نبوده است(همان).

در تبیین بی‌ارزشی خلافت به معنای دوم ـ یعنی ریاست ظاهری و امامت سیاسی ـ از منظر امیرالمومنین علیه‌السلام می‌توان به این تعبیر مشهور استناد کرد که ایشان با اشاره به کفش کم‌ارزش خود فرمودند: «**والله لهی أحب إلی من إمرتکم**»(نهج‌البلاغه، خطبه۳۳). همچنین در خطبهٔ «شقشقیه» آمده است: «**أما و الذی فلق الحبة و برأ النسمة، لولا حضور الحاضر، و قیام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم، لألقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس أولها و لألفیتم دنیاکم هذه أزهد عندی من عفطة عنز**»(نهج البلاغه، خطبه۳).

مفاد این تفکیک آن است که برخلاف خلافت تکوینی ـ که در انحصار معصومین علیهم‌السلام است و در هیچ حالی از ایشان جدا نمی‌شود ـ، خلافت اعتباری ممکن است بنا به دلایل مختلف از جمله ظلم ظالمان، غیبت و دلایل دیگر از دسترس ایشان علیه‌السلام خارج شود و چون خلافت اعتباری و امامت سیاسی امری تعطیل ناپذیر است، به‌ناچار باید از باب حِسبه و یا از باب قدر متیقن، نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین نوع حکومت به حکومت معصومین علیهم‌السلام را اختیار کرد.

هرچند با توجه به مسئولیت‌های عمدهٔ امام علیه‌السلام در امر فتوا، قضا و حکومت ـ که در روایت عبدالعزیزبن‌مسلم نیز به آن اشاره شده است ـ این امور اولاً و بالذات بر عهدهٔ امام علیه‌السلام است؛ اما به دو جهت لازم است که برخی از این امور به غیر امامان علیهم‌السلام نیز واگذار گردد: اول، به دلیل گستردگی این امور در سراسر بلاد اسلامی و عدم تمکن امام علیه‌السلام

ـ حتی در عصر حضور ـ از انجام مستقیم آنها در همهٔ بلاد. دوم، به دلیل اهمیت این امور و عدم جواز تعطیلی آنها. البته روایات و شواهد تاریخی نیز شاهد بر این تفویض از جانب معصومین علیهم‌السلام است(منتظری، ۱۴۰۹ق، ج۱، ص۳۸۶).

چرا فقهای شیعه نباید به جواز تصدی فقها در امر حفظ نظام و سیاست ملتزم باشند، در حالی که همین فقها در باب تصدی منصب افتا و قضا با وجود احتمال خطا و فقدان عصمت، این جواز را پذیرفته‌اند؟(همان). آیا می‌توان ادعا کرد که در عصر غیبت، ارادهٔ الهی به تحقق آثاری چون صلاح دنیا، عزت مؤمنان، تنفیذ احکام (عبادی، اقتصادی و جزایی)، حفظ ثغور و امثال اینها که در زمرهٔ آثار مترتب بر امر امامت هستند، تعلق نگرفته است؟(همان، ص۱۸۶-۱۸۵).

در نهایت، به اعتقاد ایشان، شبههٔ اشتراط عصمت در حاکم اسلامی از طریق تفکیک منصوب بی‌واسطه و منصوب باواسطه پاسخ داده می‌شود. با این بیان که شرطیت عصمت ناظر به موردی است که شخص به نحو مستقیم و معین از سوی خداوند سبحان یا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به منصب امامت منصوب شده باشد(همان، ص۳۸۹). به عبارت دیگر، مقصود از روایات و تعابیری که در آنها عصمت در امر امامت معتبر دانسته شده است، امامت به معنای اخص(مختص به اشخاص معصوم علیهم‌السلام) است، نه امامت به معنای اعم که تعطیلی و اهمال آن در هیچ عصری جایز نیست(همان، ص۳۹۴).

در نتیجه حاصل این استدلال آن است که ضرورت وجود حکومت و عدم جواز تعطیلی آن اختصاص به عصر حضور ندارد. از این‌رو، چون حکومت بدون امام و رهبر ممکن نیست، در عصر غیبت نیز باید فردی غیر از معصوم علیه‌السلام عهده‌دار این مسئولیت ضروری گردد.

مسئلهٔ دوم: علم معصوم علیه‌السلام

دسته‌ای دیگر از استدلال‌ها، مانع تشکیل یا ادارهٔ حکومت اسلامی توسط اشخاص غیرمعصوم را فقدان علم معصوم در آن اشخاص می‌دانند. این دیدگاه از زوایای گوناگونی قابل طرح و بررسی است.

تقریب اول

محقق اصفهانی در نقد استدلال عقلی بر تعمیم ولایتِ فقیه به اموری نظیر تنظیم بلاد و حفظ ثغور و مانند اینها، واگذاری این امور به «فقیه بما هو فقیه» را نمی‌پذیرد؛ چراکه فقیه بما هو فقیه فقط در عرصهٔ استنباط احکام صاحب‌نظر است و در امور مربوط به تنظیم بلاد و حفظ ثغور و امثال اینها لزوماً صاحب نظر نیست. به اعتقاد ایشان، این امور فقط به امام علیه‌السلام تفویض شده است؛ چراکه او اعلم مردم به تمامی سیاست‌ها و احکام است و با کسانی نظیر فقها که این ویژگی را ندارند، قابل قیاس نیست(اصفهانی، ۱۴۲۷ق، ج۲، ص۳۹۱-۳۹۰).

بررسی: در نقد این دیدگاه باید پرسید: آیا با وجود ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، می‌توان مدعی شد که شارع حکیم به جهت محرومیت از علم معصومین، جامعه را از برپایی نظام سیاسی منع کرده است؟

آیةالله سیدعبدالاعلی سبزواری در پاسخ به این انگاره که ولایت عامه، متوقف بر خبرویت در بسیاری از امور است می‌نویسد:

> ولایت تدبیریه و تنظیمیه امور خلق و شئون دنیوی و اخروی آنها، اعم از انجام بی‌واسطه و یا با کمک اهل خبره در هر تخصص است؛ همان‌گونه که روش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینان ایشان علیهم‌السلام و سایر انبیا علیهم‌السلام نیز همین بوده است (موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج۱۱، ص۲۴۵).

بنابراین، برای تدبیر و پیش‌برد امور جامعه، لازم نیست شخص حاکم، متخصص در همهٔ امور باشد؛ بلکه اگر شرایط معتبر در حاکم اسلامی در یک شخص وجود داشته باشد، می‌تواند متولی امور مسلمانان گردد؛ مشروط بر آنکه مدعی ولایت و حکومتی در عرض ولایت معصومین علیهم‌السلام نباشد.

موسوی خلخالی نیز در دفع عدم ارتباط فقاهت با سیاست و تنظیم امور بلاد، امور نظامی و...، با اذعان به اینکه صِرف آشنایی با فقه برای زعامت و سیاست کافی نیست، استدلال می‌کند که مقصود ما جواز زعامت کسی است که علاوه بر قدرت اجتهاد در علوم اسلامی، واجد جمیع شرایط لازم برای حکمرانی باشد. وی در تعلیل این بیان می‌افزاید:

چراکه حق حاکمیت برای این شخص که جامع شرایط (اعم از فقاهت و سایر شرایط حکومت‌داری) است، قطعی و در رابطه با غیر او منتفی یا مشکوک است و در این مسئله، عقل از مورد قطعی و قدر متیقن به موارد دیگری تعدی نمی‌کند؛ چراکه وجوب اطاعت و نفوذ تصرفات در مورد غیر متیقن مشکوک است. علاوه بر این، مقتضای اصل نیز عدم حجیت تصرفات آن شخص و عدم وجوب اطاعت از او است(موسوی خلخالی، ۱۳۸۳، ص۶۵۵).

بنابراین، فقدان علم اعلای معصوم علیه‌السلام و عدم اشراف به همه علوم، در فرض «ضرورت تشکیل حکومت» و «عدم تمکن از حاکم معصوم»، نمی‌تواند مانعی برای تصدی حکومت اسلامی توسط شخص غیرمعصوم گردد.

تقریب دوم

شهید محمد صدر در بیان تفاوت‌های رهبری معصوم و غیرمعصوم، شبهۀ دخالت علم معصوم علیه‌السلام در حکومت اسلامی را با بیانی دیگر طرح کرده و پاسخ می‌دهد. ایشان معتقد است که امام معصوم علیه‌السلام به‌عنوان یکی از منابع تشریع، احکام واقعی اسلام را آن‌گونه که خداوند عزوجل اراده کرده است، پیاده می‌کند؛ بر خلاف غیرمعصوم که به‌دلیل دوری از عصر تشریع و عدم دسترسی به‌حکم واقعی در برخی موارد، صرفاً می‌تواند احکام ظاهری را تطبیق دهد. هرچند که این کار برای او شرعاً صحیح و جایز است؛ اما دو نتیجۀ مهم بر آن مترتب است: اول، عدم تحفظ بر عدالت مطلقی که در دین مبین اسلام آمده است؛ زیرا آنچه از برنامۀ اسلام در رابطه با کمال انسان و عدالت کامل ثابت است، به اعتبار احکام واقعی است که بخشی از آن به دست ما نرسیده است. دوم، نظر استنتاجیِ رهبر غیرمعصوم در هر واقعه و فتوایی، برخلاف نظر امام معصوم، در معرض تغییر و تبدیل است و وجود این تغییر ـ نه در سطح مرجعیت ـ بلکه در سطح ریاست فقیه غیرمعصوم ـ خطرناک است. بنابراین، تطبیق احکام واقعی توسط رهبر معصوم تضمین شده است؛ اما برای رهبر غیرمعصوم، چنین تضمینی وجود ندارد و نهایت امر برای او، تطبیق حکم ظاهری است(صدر، ۱۴۳۴ق، ص۱۲۲-۱۲۰).

بررسی: ایشان در تبیین نتیجه نخست، پاسخی در خور ارائه کرده است؛ هرچند درجهٔ عدالت در عمل به احکام ظاهری، به میزان عمل به احکام واقعی نیست؛ اما از آنجا که فقیه ـ به‌دلیل دوری از عصر تشریع و عدم دسترسی به‌واقع ـ به اجتهاد خود که حجت شرعی است عمل کرده است، چون شناخت حق و اجرای عدالت بیش از این برای او میسر نبوده، بنابر ادلهٔ حجیت اجتهاد، نزد خداوند سبحان معذور است (همان، ص۱۲۱).

هم‌چنین، اگر قرار باشد عدم اجرای کامل عدالت را دلیل بر تعطیلی حکومت بدانیم، باید باب قضا و حتی باب افتا را نیز بر غیرمعصومین ببندیم؛ زیرا در امر قضا نیز به دلیل فقدان علم به‌واقع، ممکن است حکمِ داده شده مطابق با عدالت واقعی نباشد و حقی از طرفین ضایع شود. در امر افتا نیز ممکن است فتوای فقیهی به دلیل عدم مطابقت با واقع، موجب تضییع حق مکلفین شود؛ برای مثال، بنابر حکم واقعی، هدیه نباید متعلَق خمس باشد، اما ممکن است فتوای فقیه بر تعلق خمس به آن باشد. پس همان‌طور که در باب قضا و افتا، حکم ظاهری بر اساس وجود حجت کافی است و کسی آن را مورد مناقشه قرار نداده، اجرای احکام ظاهری مستنبط از فقیه در امور حکومتی نیز به دلیل عدم تفاوت بین اجتهاد در احکام حکومتی و غیرحکومتی، معتبر خواهد بود و نمی‌تواند دلیلی بر تعطیلی حکومت اسلامی باشد. البته اگر دلیل خاصی بر منع وجود داشته باشد، باید از آن تبعیت کرد.

از سوی دیگر، چون فلسفهٔ وجودی احکام، عمل به آنها است؛ عمل به احکامی که حجت شرعی بر آنها وجود دارد، مانعی نخواهد داشت. به عبارت دیگر، احتمال تضییع حقوق در صورت نظارت و مواظبت بر آن، به‌مراتب کمتر و ضعیف‌تر از زمانی است که این امور به‌طور کلی کنار گذاشته شود(منتظری، ۱۴۰۹ق، ج۱، ص۱۹۴).

تقریب سوم

شبههٔ دیگری که دربارهٔ تصدی حکومت اسلامی توسط شخص غیرمعصوم قابل طرح است، احتمال خطای او یا کارگزاران او است که در این صورت احتمال از بین رفتن

حقوق مردم را به همراه دارد. آیةالله سیدسعید حکیم، از همین زاویه معتقد است که ولایت عامه با غیرمعصومین تناسبی ندارد. او معتقد است:

> تنها در صورت مسلط شدن ایشان است که نفوس و اموال، به ناحق از بین نرفته و اعراض و حرمت‌ها هتک نخواهند شد؛ به‌ویژه با توجه به گذشت زمان و بروز حوادث جدید و با توجه به اینکه خروج از متن دین به تدریج عادی می‌شود(حکیم، ۱۴۲۸ق، ج۲، ص۴۴۳).

این شبهه در کتاب «المرجعیة و القیادة» نیز با تقریری دیگر مطرح و پاسخ داده شده است. نویسنده چنین تقریر می‌کند:

> شرط اقامهٔ حکومت، عدم اراقة الدماء (ریخته‌شدن خون) است و اگر در جایی اقامهٔ حکومت، مستلزم اراقة الدماء باشد، به‌دلیل مفسدهٔ بزرگی که در آن وجود دارد، امر اقامهٔ حکومت، حتی باوجود مصلحت حقیقی و مهم، باید ترک شود؛ زیرا این مصلحت به هیچ وجه مقدم بر مصلحت حفظ دم نیست؛ مگر در فرض وجود معصوم که به دلیل وجود قوهٔ عصمت، محاسبات او خطاناپذیر است(حسینی حائری، ۱۳۸۳، ص۸۵).

ممکن است در پاسخ گفته شود که اراقة الدماء در امر حکومت، در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و نیز در حرکت جناب مسلم‌بن‌عقیل به‌عنوان نایب امام حسین علیه‌السلام انجام پذیرفته است و لذا نمی‌توان گفت که فقط حکومت غیرمعصوم با چنین مفسده‌ای مواجه است. اما طراح شبهه در جواب خواهد گفت:

> این اشخاص یا خودشان معصوم بوده‌اند، یا اینکه به‌طور خاص و بدون واسطه از طرف معصوم اذن داشته‌اند، وگرنه انجام این کار برای آنها هم جایز نبود(همان).

بررسی: هر چند در پاسخ، از خطاناپذیری علم معصوم علیه‌السلام گفته می‌شود؛ اما وجود حکومت امر مهمی است و نمی‌توان آن را به دلیل عدم وجود عصمت در غیرمعصوم و احتمال خطا کنار گذاشت؛ زیرا هرچند که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام به جهت وجود قوهٔ عصمت در آنها خطاناپذیر بودند؛ اما همهٔ کارها توسط خودشان انجام نمی‌پذیرفت؛ بلکه کارگزارانی داشتند که در غیاب آنها انجام وظیفه می‌کردند و عصمت از خطا هم

نداشتند. حتی این سخن دربارهٔ کارگزاران حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام هم صادق است. در نتیجه، به جهت اینکه احتمال تضییع حقوق در صورت نظارت و عهده‌داری غیرمعصوم، به‌مراتب کمتر و ضعیف‌تر از ترک و اهمال حکومت است، نمی‌توان آن را منحصر در شخص معصوم علیه‌السلام دانست(منتظری، ۱۴۰۹ق، ج۱، ص۱۹۴).

ممکن است گفته شود خطا و اشتباهی که در عصر معصومین علیهم‌السلام از عُمال و قُضات منصوب ایشان واقع شده، پس از کشف خلاف، از ناحیه امام معصوم علیه‌السلام قابل جبران است؛ اما خطای فقیهِ حاکم و کاگزاران او در عصر غیبت قابل‌جبران نیست. اما این اشکال نیز نمی‌تواند مانع از تصدی حکومت توسط غیرمعصوم در عصر غیبت باشد؛ چراکه چنین پاسخ داده می‌شود:

> خطای فقیه و کارگزاران او نیز به دلیل وجود عدالت فقیه و حُسن ولایت او جبران شده است(همان، ص۳۸۹).

توضیح مطلب اینکه از یک سو به‌جهت ضرورتی که برای حکومت ثابت است و از سوی دیگر به جهت عدم دسترسی به معصوم علیه‌السلام و حکومت ایشان ناگزیریم به شخصی اعتماد می‌کنیم که هم از جهت تقوا و هم از جهت علم، نزدیک به معصومین باشد. به همین جهت با توجه به اینکه باید حکومت در دست فقیه عادل باشد، ویژگی عدالت باعث خواهد شد که این شخص اولاً غیر از رضای خدا را در تصمیماتش لحاظ نکند و ثانیاً در صورت کشف خلاف، آن را اصلاح خواهد کرد. در نتیجه، خطای فقیهِ عادل نیز تا حد ممکن قابل جبران است.

یکی از نویسندگان معاصر نیز با اشاره به اینکه همهٔ امور کشور مستقیماً به دست شخص معصوم نیست و او نیز ناگزیر به توزیع قدرت میان افرادی است که احتمال خطا در آنان وجود دارد، می‌گوید:

> نامه‌های نهج‌البلاغه گواه این است که حتی کارگزاران درجه یک امام علی علیه‌السلام که توسط ایشان منصوب شده بودند، مرتکب خطا می‌شدند و گاه آبروی حکومت را خدشه‌دار می‌کردند. عملکرد عثمان بن حنیف، کمیل بن زیاد، جارود بن منذر و بسیاری دیگر از کارگزاران متدین امام علی علیه‌السلام شاهد این

مدعا است. این موضوع در مورد کارگزاران بی‌دین که امام علی علیه‌السلام به‌ناچار و به دلیل مصالح سیاسی به کار می‌گرفت، مانند اشعث بن قیس، ابوموسی اشعری، شریح قاضی و دیگران، بیشتر صدق می‌کند(فاطمی، ۱۳۹۹، ص۴۲۷).

افزون بر این، دلیل معتبری وجود ندارد که اثبات کند، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امیرالمومنین علیه‌السلام حکومت خود را با علم غیب اداره کرده باشند؛ به نحوی که خطا و اشتباه کارگزارن را با علم غیب رصد کرده و فوراً آن را جبران نمایند؛ بلکه ایشان علیه‌السلام نیز حکومت را با اسباب عادی بشری اداره می‌کردند.

مسئلهٔ سوم: قدرت معصوم علیه‌السلام

مسئلهٔ دیگری که در کتاب «المرجعیة و القیادة» مطرح و پاسخ داده شده است، مسئلهٔ عجز غیرمعصوم از تشکیل حکومت اسلامی عادلانه است که حتی با پذیرش ضرورت وجود حکومت در هر جامعه‌ای، چه مؤمن و چه کافر، قابل‌طرح است. برخی معتقدند این عجز، سبب اشتراط عصمت در تشکیل حکومت اسلامی شده است. بنابراین، هرگاه زمینه برپایی حکومت عادلانه فراهم گردد، خداوند متعال، امام معصوم علیه‌السلام را ظاهر می‌کند تا آن را اداره کند؛ چراکه فقط در صورت حاکم بودن امام معصوم است که حکومت به هدف مورد نظر می‌رسد. در نتیجه، وظیفه‌ای در رابطه با تشکیل حکومت اسلامی برعهده ما نیست و باید منتظر مناسب شدن شرایط برای حکومت معصوم باشیم(حسینی حائری، ۱۳۸۳، ص۸۱).

بررسی: در پاسخ باید بگوییم:

اولاً تجربهٔ عملی جمهوری اسلامی ایران، حاکی از عدم عجز مسلمانان از اقامهٔ حکومت اسلامی عادلانه است. ثانیاً شواهد و قرائن موجود در روابط بشری و قدرت ادارهٔ حکومت‌ها توسط مردم عادی خلاف این مدعا را ثابت می‌کند؛ چراکه مشاهده می‌شود که در رابطه با قدرت تشکیل حکومت، در میان ملتزمین به شریعت و فاسقین تفاوتی ندارد و تصور اینکه قدرت تشکیل حکومت مختص به فاسقان و کفار باشد، معقول

نیست؛ زیرا توانایی‌ها به شکل متناسب میان انسان‌ها توزیع شده است (همان، ص۸۲-۸۱).

البته صِرف توانایی تشکیل حکومت بدون اینکه قوانین عادلانه در آن وضع و اجرا شود اهمیتی ندارد؛ چراکه اشکال کننده، عجز از برپایی حکومتِ عادلانه را به‌عنوان اشکال مطرح کرده است. پس برای اینکه پاسخ مناسبی داده شود، گفته می‌شود برقراری عدالت در عرصهٔ حکومت‌داری امری تشکیکی است که بالاترین مرتبه آن در حکومتِ معصوم علیه‌السلام واقع می‌شود. ولی به این معنا نیست که اگر معصومین علیهم‌السلام در دسترس نبودند و تمکن از اجرای عدالت نداشتند ـ با وجود ضرورتی که برای حکومت و اجرای قوانین وجود دارد ـ به بهانه عدم اجرای کامل عدالت، حکومت را تعطیل کرد؛ بلکه همان‌طور که گفته شد به دلیل تشکیکی بودن اجرای عدالت در عرصه حکومت‌داری، حکومتی را برپا می‌کنیم که میزان تحفظ بر عدالت در آن بیشتر از حکومت‌های دیگر باشد.

در رابطه با تفسیر غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه به مساعد نبودن شرایط برای تشکیل حکومت توسط ایشان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و در نتیجه حرام بودنِ تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی نیز می‌توان گفت این تنها یک تفسیر از علل یا حکمت‌های غیبت ایشان است و تفسیرهای دیگری نیز وجود دارد که محتمل هستند: اول، آزمایش مؤمنان برای سنجش وفاداری و صبر آنان در غیبت امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه. دوم، ذخیره شدن امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه برای زمانی که تشکیل حکومت اسلامی در سطح جهان ممکن شود. بنابراین، فرض دوم با تشکیل حکومت اسلامی در برخی مناطق دنیا منافاتی ندارد(همان، ص۸۴-۸۳).

مسئلهٔ چهارم: وجود معصوم علیه‌السلام، شرط فعلیت احکام سیاسی

آیة‌الله سبحانی به شبههٔ دیگری دربارهٔ انحصار حکومت در شخص معصوم علیه‌السلام پاسخ داده است. تقریر شبهه این است که: اجرای احکام سیاسی و اجتماعی اسلام به زمان حیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه معصومین علیهم‌السلام، آن هم در فرض بسط ید ایشان، اختصاص دارد و مشروعیت آن در عصر غیبت معلوم نیست؛ بنابراین، نمی‌توان به اجرای آن ملتزم شد(سبحانی، ۱۳۸۷، ج۲، ص۲۰۳). به‌عبارت دیگر، مشروعیت این احکام در عصر

حضور معصومین علیهم‌السلام قطعی و در زمان غیبت مشکوک است و باوجود شک در مشروعیت آن، به دلیل احتمال خصوصیت وجود معصومین علیهم‌السلام در فعلیت این احکام، نمی‌توان اجرای آن را به غیرمعصوم سرایت داد.

در پاسخ می‌توان گفت: اولاً، ادلهٔ اثباتی احکام سیاسی و اجتماعی مانند سایر احکام، اطلاق دارند و به‌زمان خاصی مقید نشده‌اند. ثانیاً، استصحاب فعلیت این احکام، محکوم به استمرار آن در زمان غیبت است. ثالثاً، اگر دلیلی بر تفویض این امور به غیرمعصومین وجود داشته باشد ـ همان‌طور که در ادلهٔ ولایت فقیه بررسی می‌شود ـ، دخالت دادن خصوصیت، باطل خواهد بود. رابعاً، با وجود اهمیت اجرای احکام در حفظ نظام و سایر موارد ـ که در بخش پایانی اشاره خواهد شد ـ، الغای خصوصیت می‌شود.

آیةالله سبحانی نیز در پاسخ به این شبهه می‌گوید:

> این سخن، در حقیقت حصر تطبیق اسلام را در زمان کوتاهی می‌داند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصی ایشان علیه‌السلام حکومت را بر عهده داشتند؛ در حالی که روایات فراوانی بر پابرجا بودن احکام حلال و حرام ایشان صلی‌الله‌علیه‌وآله تا روز قیامت دلالت دارند و این کنایه از فعلیت احکام و استمرار آن تا روز قیامت است. علاوه بر اینکه نتیجهٔ این توهم، رد اکثر احکام جزایی، سیاسی و اقتصادی صادر شده از اهل‌بیت علیهم‌السلام است(همان).

آیةالله مصباح یزدی نیز عدم فعلیت و عدم تعلق غرض خداوند متعال به اجرای احکام اجتماعی اسلام در زمان عدم تمکن از معصوم علیه‌السلام را نقض غرض و خلاف حکمت از جانب خداوند سبحان می‌داند؛ امری که در حق خداوند متعال، محال است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص۹۳-۹۲؛ همو، ۱۴۰۲، ص۱۹۶). ایشان در توضیح مطلب می‌گوید:

> دین در واقع، همان برنامه‌ای است که برای به کمال رسیدن انسان‌ها ارائه شده است. با چنین تحلیلی، اگر فرض کنیم که خداوند بسیاری از احکام اسلام را تعطیل کرده، و از آنها دست برداشته است، این بدان معنا است که غرض خود را نقض کرده باشد که همان به کمال رسیدن انسان بوده است.

در ادامه نیز می‌گوید:

> اگر احکام اجتماعی اسلام، هیچ تأثیری در سعادت و کمال انسان نداشت، از ابتدا وضع نمی‌شد. بنابراین اثرگذاری این دسته از احکام در سعادت و کمال انسان، قطعی است. از همین‌رو، بدیهی است که تعطیل‌کردن آنها مخل کمال و سعادت انسان و خلاف حکمت است و از خداوند حکیم محال است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص۹۴-۹۳ ؛ همو، ۱۴۰۲، ص۱۹۷-۱۹۶).

پاسخ‌های عام

در کنار پاسخ‌های پیشین می‌توان پاسخ‌هایی عام ارائه کرد که فارغ از تقریر خاص هر شبهه، اصل انحصار تصدی حکومت در شخص معصوم را مورد مناقشه قرار می‌دهند.

وجود نص از جانب معصومین علیهم‌السلام

ساده‌ترین پاسخ به ادعای انحصار حکومت اسلامی در حاکمیت معصومین این است که هرگاه خود ائمه معصومین علیهم‌السلام، شخص غیرمعصوم را برای تصدی این امر نصب کرده باشند، این انحصار باطل خواهد شد. این انتصاب می‌تواند به نحو خاص باشد؛ همان‌طور که در زمان حاکمیت معصومین افرادی مثل مالک اشتر و دیگران، برای برپایی حکومت اسلامی در بلاد مختلف نصب می‌شدند و قوانین اسلامی را در قلمرو خود اجرا می‌کردند. همچنین جعل ولایت برای افراد به نصب عام نیز می‌تواند واقع بشود؛ همان‌طور که برخی از فقها، جعل ولایت مطلقه برای فقیه جامع الشرایط را پذیرفته‌اند.

حتی به اعتقاد صاحب جواهر، اطلاق ادلهٔ حکومت فقیه، به‌ویژه روایت نصب از سوی حضرت صاحب الامر علیه‌السلام، او را در ردیف «اولی‌الامر» قرار می‌دهد که اطاعت ایشان از سوی خداوند واجب شده است(نجفی، ۱۴۲۱ق، ج۸، ص۳۲۹). به عبارت دیگر، نصب فقیه برای افتا و قضا، او را مشمول آیهٔ «**أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**» (نساء(۴): ۵۹) می‌کند، به طوری که ولایت او به افتا و قضا محدود نمی‌شود؛ زیرا در

صورتی که اولی الامر را محدود به افتا و قضا کنیم، این امر موجب تخصیص آیه به غیر مخصص می‌شود(موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج۱۱، ص۲۴۴).

اصل تنزل تدریجی

پاسخ دیگری که می‌توان برای شبهه شرطیت عصمت در حاکم اسلامی بیان کرد، استدلال عقلی آیةالله مصباح یزدی برای اثبات ولایت فقیه است که در مباحث خود از آن استفاده کرده و با عنوان «اصل تنزل تدریجی» معروف است. این استدلال از چهار مقدمه تشکیل شده که عبارت‌اند از: ۱. برای تأمین مصالح فردی و اجتماعی بشر و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه ضرورت دارد. ۲. مطلوب‌ترین حکومت، حکومتی است که امام معصوم علیه‌السلام حاکم آن باشد. ۳. هرگاه تأمین و تحصیل مصلحت لازم و ضروری به‌نحو مطلوب ممکن نباشد، نزدیک‌ترین مرتبه به حد مطلوب را باید تأمین کرد. در بحث ما هم از این جهت که مردم از حکومت معصوم علیه‌السلام محروم هستند، باید به دنبال نزدیک‌ترین مرتبه به حکومت معصوم باشیم. ۴. نزدیکی یک حکومت به حکومت معصوم علیه‌السلام در سه امر مهم متبلور است: اول، علم به احکام کلی اسلام(فقاهت). دوم، شایستگی اخلاقی و عدم تاثیر از هواهای نفسانی(تقوا). سوم، کارآیی در مقام مدیریت جامعه. نتیجهٔ این مقدمات هم این است که در زمان غیبت امام معصوم علیه‌السلام زعامت جامعه باید بر عهده کسی باشد که بیش از سایر مردم واجد این شرایط است(مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص۹۰-۸۵؛ همو، ۱۴۰۲، ص۱۹۵-۱۹۰).

از این استدلال نیز چنین استفاده می‌شود که تشکیل و ادارهٔ حکومت در زمان غیبت امام معصوم علیه‌السلام، توسط کسی که حکومت او نزدیک‌ترین مرتبه به حکومت معصوم علیه‌السلام را داشته باشد ممکن و بلکه در صورت تمکن ضروری است.

طریقی بودن عصمت

آیةالله سیدعبدالاعلی سبزواری معتقد است که هرچند عصمت در مسئلهٔ امامت موضوعیت دارد، اما در مسئلهٔ ولایت بر مسلمین و تنظیم امور مرتبط با ولایت عامه، جنبه

موضوعی نداشته، بلکه طریقی برای اعتماد و اطمینان به انجام درست امور است. ایشان برای عصمت دو حیث قائل است: نخست، به‌عنوان بالاترین کمالات نفسانی و دوم، به‌عنوان عاملی برای تنظیم امور بر طبق وظیفهٔ شرعی که موجب اطمینان به انجام صحیح وظایف می‌شود. مناط ولایت عامه، همین حیث اخیر است(موسوی سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج۱۶، ص۳۶۷-۳۶۶).

تقلیل ظلم

لازمهٔ انحصار تشکیل و اداره حکومت اسلامی در شخص معصوم، آن است که مسلمانان، به‌ویژه شیعیان، تحت سلطهٔ حکومت‌های جائر و مستبد قرار گیرند؛ در حالی که حکومت جائر و مستبد، مستلزم ظلم‌های متعددی است: ظلم در حق خداوند، ظلم در حق معصومین و ظلم در حق مردم. اما اگر در زمان عدم دسترسی به حکومت معصوم، تشکیل و ادارهٔ حکومت اسلامی را برای شیعیان ـ به‌ویژه نزدیک‌ترین افراد به معصوم جایز بدانیم ـ این ظلم‌های سه‌گانه کاهش می‌یابد و تقلیل ظلم، عقلاً امری پسندیده است.

این استدلال از بیان محقق نائینی در کتاب «تنبیه الامة و تنزیه الملة» الهام‌گرفته شده است. محقق نائینی در آنجا، به دلیل عدم امکان تشکیل حکومت توسط شخص معصوم علیه‌السلام یا نائبان ایشان، تبدیل حکومت جائر به مشروطه را موجب تحدید استیلای ظالمانه می‌داند. او معتقد است حکومت استبدادی سه نوع ظلم را در پی دارد: اول، غصب ولایت الهی و ظلم به خداوند؛ زیرا حق حاکمیت از آن او است. دوم، غصب مقام ولایت ائمه معصومین و ظلم به ناحیه امامت؛ زیرا حق حاکمیت الهی از آنها غصب شده است. سوم، غصب حق بندگان و ظلم به مردم؛ زیرا متولی امور، غیرالهی است. در مقابل، حکومت مشروطه که حاکم آن با قوانین الهی محدود شود، تنها ظلمش متوجه مقام امامت است و از دو ظلم دیگر مُبَرا است(نایینی، ۱۳۸۵، ص۱۰۸).

عدم تشکیل حکومت مساوی با تضییق بر مردم

از آنجا که در کلام خداوند سبحان و روایات معصومین علیهم‌السلام، از پذیرش ولایتِ جور

و حکومت ظالمین نهی شده است و حکومت معصومین علیهم‌السلام نیز در حال حاضر ممکن نیست، اگر تشکیل حکومت توسط غیرمعصوم را نیز ممنوع بدانیم، موجب تضییق و محدودیت برای مسلمانان، به‌ویژه شیعیان خواهد شد؛ زیرا نبود دولت و حکومت برای مسلمانان ـ به‌ویژه در دنیای امروز که مردم تحت حاکمیت دولت‌های مختلف هستند ـ باعث می‌شود که ناگزیر تحت نفوذ و سلطه حکومت‌های غیرالهی قرار گیرند و قوانین آنها را اجرا کنند؛ در حالی که اگر خودشان حکومت مستقلی داشته باشند، خواهند توانست احکام شریعت را پیاده کرده، آزادانه به عبادات بپردازند و از پذیرش قوانین طاغوتی و سلطه بیگانگان مصون بمانند.

مرحوم کاشف الغطا در استدلال به وجوب نصب جانشینانی برای ائمه معصومین علیهم‌السلام در زمان غیبت می‌گوید:

> عقلی که حکم به وجوب نصب امام از سوی خدای سبحان برای حفظ بلاد و انتظام امور بندگان از حیث امور دینی و دنیوی می‌کند، همان عقل، در زمان غیبت و عدم تمکن مردم از مراجعه به ایشان، به وجوب نصب شخصی به‌عنوان قائم‌مقام ایشان حکم می‌کند تا مرجع عباد و رافع ظلم و فساد باشد؛ چراکه در غیر این صورت، نظام عباد مختل شده و ظلم و فساد حاکم خواهد شد (کاشف الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج۱، ص۳۴۳).

به اعتقاد ایشان این حکم عقل، صرفاً برای زمان غیبت نبوده و در زمان حضور معصومین علیهم‌السلام نیز چنین حکمی وجود دارد که عقل به وجوب نصب جانشین در مناطقی حکم می‌کند که رجوع معصومین علیهم‌السلام برای انجام شئون مربوطه متعسر و متعذر است.

دلیل حسبه

پاسخ دیگری که به شبهه انحصار حاکمیت حکومت اسلامی در شخص معصوم می‌توان داد، این است که لازمه این انحصار، تجویز صدور امر قبیح از سوی شارع است؛ «زیرا اگر شارع در امور جزئی مانند حفظ مال صغیر و مجنون، راضی به اهمال و ترک نباشد و تصدی آن را واجب بداند، چگونه ممکن است در امور مهمی مانند حفظ کیان

اسلامی، نظام مسلمین، جان و مال و ناموس آنها بی‌اهمیت باشد؟»(منتظری، ۱۴۰۹ق، ج۱، ص۱۹۴-۱۹۳). ترجیح امر کم‌اهمیت بر امر مهم‌تر، خلاف عقل است؛ چه رسد به شارع حکیم که عالم بر همه مصالح و مفاسد است.

بدیهی است در صورتی که معصومین علیهم‌السلام، خود عهده‌دار این امور باشند، دیگران حق تصدی آن را ندارند. اما در غیر این صورت، عهده‌داری این امور بر دیگران لازم است؛ زیرا تعطیلی آنها موجب تضییع حقوق مسلمانان، تهدید کیان اسلامی و تعطیلی برخی احکام می‌شود و شارع به چنین وضعیتی راضی نیست. افزون بر این، ادله‌ای نیز بر واگذاری این امور به فقها اقامه شده است(همان، ص۳۸۸). همان‌طور که پیش‌تر نیز بیان شد، این تفویض حتی در زمان حضور معصومین و با عدم تمکن ایشان در دیگر بلاد، در مسئولیت‌های افتا، قضا و حکومت صورت گرفته است.

از آنجا که عدم رضایت شارع به اختلال نظام و از بین رفتن اسلام و اهمیت وظایف مربوط به حفظ و نظم ممالک اسلامی از واضح‌ترین مسائل است، نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در انجام این وظایف، از قطعیات مذهب خواهد بود(نایینی، ۱۳۸۵، ص۱۰۸-۱۰۷).

«با این وصف، فقهای عادل و دارای قدرت چگونه می‌توانند مسلمانان را تحت سلطهٔ عوامل کفر و فساد و صهیونیست‌های متجاوز رها کنند و به بهانه انتظار حکومت حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، برای نجات آنها اقدامی نکنند؟»(منتظری، ۱۴۰۹ق، ج۱، ص۳۸۷)؛ در حالی که روایاتی مانند روایت زید شحام از امام صادق علیه‌السلام مردم را به تصدی چنین اموری تشویق می‌کند. در این روایت آمده است: «هر کسی مسئولیتی از امور مسلمین را عهده‌دار شود و در آن عدالت پیشه کند، باب ارتباط با مردم را بگشاید و به کار مردم رسیدگی کند، بر خداوند است که ترس روز قیامت را از او بردارد و او را در بهشت جای دهد» (صدوق، ۱۳۷۶، ص۲۴۵).

مرجعیت اعلم و افضل

رجوع جاهل به عالم، مخصوصاً در امری که مربوط به معاد و معاش مردم است، یک ارتکاز ثابت عقلایی است. خبرویت و اطلاع عالم باعث چنین جایگاهی برای اوست و

شارع حکیم نیز از این ارتکاز عقلایی منع نکرده است. حال «از آنجا که امام علیه‌السلام عالم‌ترین و برترین افراد و آگاه‌ترین آنها به امور مربوط به معاد و معاش مردم است، مرجعیت، حاکمیت و پیروی از او در امور مربوط به اداره شئون مردم تعین پیدا می‌کند»(روحانی، ۱۴۲۹ق، ج۴، ص۲۷۴). این بیان، یکی از استدلال‌های اثبات منصب حکومت و ریاست برای معصومین علیهم‌السلام است. حال، در فرض عدم امکان حضور و حکومت معصومین علیهم‌السلام، با همین استدلال و ارتکاز عقلایی می‌توان منصب حکومت را برای فرد غیرمعصوم که عالم‌تر و آگاه‌تر از دیگران به امور معاد و معاش مردم باشد، ثابت کرد. «پس همان‌طور که عقل حکم می‌کند که امام جامعه باید علاوه بر تقوا و ایمانی که مانع خروج او از حدود دینی می‌شود، برترین مردم از جهت شناخت امور دینی و بابصیرت‌ترین آنان نسبت به شئون دنیوی باشد، همان عقل حکم می‌کند که نائب او در زمان غیبت نیز از جهات یاد شده برتر باشد و این برتری، کاشف از نیابت او از امام علیه‌السلام در زمان غیبت است» (کاشف‌الغطا، ۱۳۸۱ق، ج۱، ص۳۴۴-۳۴۳).

نتیجه‌گیری

بحث از امکان تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت از مسائل مهم فقه شیعه است که با انگارهٔ انحصار حکومت اسلامی در شخص معصوم علیه‌السلام از ناحیه برخی مخالفین مواجه است. این نوشتار با نقل آراء و اقوال و استدلال موافقین و مخالفین انحصار در شخص معصوم علیه‌السلام، این مسئله را مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

از این پژوهش چنین نتیجه گرفته می‌شود که تشکیل حکومت یک امر ضروری برای جوامع است و جامعهٔ مسلمانان نیز از این امر مستثنا نیست؛ چراکه نبود حکومت مستقل باعث تسلط اجانب بر مسلمانان و تضییق بر آنها است و از آنجا که حاکمیت اعلم و افضل افراد جامعه در نزد عقلا قطعی است، در فرض عدم حضور معصوم علیه‌السلام به‌عنوان اعلم و افضل افراد جامعه، حکومت برای غیرمعصوم ثابت خواهد بود.

تقلیل ظلم با حکومت شخص غیرمعصوم در حیطه شرع، تضییق بر مردم در صورت عدم جواز تشکیل حکومت، از باب حسبه بودن ایجاد حکومت و طریقی بودن عصمت

در حاکم اسلامی نیز ادلهٔ دیگری بر رد ادعای انحصار است. حتی اگر ایجاد حکومت را ضروری ندانیم، باز هم راه برای اثبات عدم انحصار حکومت در شخص معصوم بسته نیست و در صورت وجود نص برای نصب خاص یا نصب عام و پذیرش دلالت آن، این امر قابل اثبات است. هم‌چنین با اصل تنزل تدریجی، تشکیل نزدیک‌ترین مرتبه به حکومت معصومین در فرض عدم تمکن از حکومت ایشان علیهم‌السلام لازم و ضروری است.

امامت به معنای عام آن که همان منصب تصدی اداره جامعه است، به دلیل ضرورتی که برای حکومت مفروض است، مشروط به وجود عصمت نیست. فقدان علم معصومین علیهم‌السلام در غیرمعصومین نیز با مشورت‌گرفتن از کارشناسان و حجیت اجتهاد فقیه به مقداری که ضرورت وجود حکوت را برطرف کند، قابل جبران است. هم‌چنین وجود احتمال خطا و خلاف در حاکم غیرمعصوم و ناآگاهی او از خطای کارگزاران نیز نمی‌تواند دلیل بر انحصار حکومت در شخص معصوم باشد. هم‌چنان‌که وجدان قدرت اداره دولت‌ها توسط فاسقین و کفار با تحفظ بر اجرای عدالت حداکثری و واگذاری امور حکومتی به افراد دیگر در حکومت معصومین علیهم‌السلام انحصار حکومت در شخص معصوم را رد می‌کند.

احتمال اشتراط وجود معصوم در فعلیت احکام سیاسی و اجتماعی اسلام نیز به دلایل مختلف مردود است که مهم‌ترین آنها نقض غرض و خلاف حکمت بودن عدم تعلق غرض خداوند متعال به اجرای این احکام در فرض عدم دسترسی به معصوم علیه‌السلام است.

در نهایت، انحصار تشکیل حکومت اسلامی در شخص معصوم، به معنای عدم مشروعیت حکومت غیرمعصوم حتی در شرایط خاص، صحیح نبوده و تصدی آن توسط شخص غیرمعصوم در فرض فراهم بودن شرایط، ضروری است. البته اثبات انحصار به معنای ابطال ولایت و حکومت معصومین علیهم‌السلام نیست؛ چراکه ولایت و حق حاکمیت اولاً و بالذات برای معصومین ثابت است. اما از این جهت که در زمان غیبت و عدم دسترسی به امام معصوم علیه‌السلام، امر ضروریِ ادارهٔ امور عامهٔ مسلمین و حفظ ثغور و مانند اینها تعطیل نشود، شخص غیرمعصومِ واجد شرایط می‌تواند حکومت اسلامی را تشکیل داده و ادارهٔ آن را برعهده بگیرد. هم‌چنین این حکومت در طول حاکمیت معصومین علیهم‌السلام می‌باشد؛ هم‌چنان‌که ولایت معصومین در طول ولایت و حاکمیت خداوند سبحان است.

منابع و مآخذ

* **قرآن کریم**.
* **نهج البلاغه**.

۱. اصفهانی، محمدحسین، **حاشیه المکاسب**، ج۲، قم: ذوی القربی، چ۲، ۱۴۲۷ق.
۲. امام خمینی، سیدروح‌الله، **کتاب البیع**، ج۲، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی﵀، چ۴، ۱۳۹۲.
۳. حسینی حائری، سیدکاظم، **المرجعیة و القیادة**، قم: دارالتفسیر، چ۳، ۱۳۸۳.
۴. حکیم، سیدمحمدسعید طباطبایی، **مصباح المنهاج (التجارة)**، ج۲، نجف: موسسه الحکمة الثقافة الاسلامیة، ۱۴۲۸ق.
۵. روحانی، سیدمحمدصادق، **منهاج الفقاهة**، ج۴، قم: انوارالهدی، چ۵، ۱۴۲۹ق،
۶. سبحانی، جعفر، **أحکام البیع فی الشریعة الإسلامیة الغراء**، ج۲، قم: موسسه امام صادق﵇، ۱۳۸۷.
۷. سند، محمد، **أسس النظام السیاسی عند الامامیة**، بیروت: الامیرة، ۱۴۳۳ق
۸. صدر، سیدمحمد، **مبحث ولایة الفقیه**، قم: مدین، ۱۴۳۴ق.
۹. صدوق، ابوجعفر محمدبن‌بابویه، **الامالی**، تهران: کتابچی، چ۶، ۱۳۷۶.
۱۰. صدوق، ابوجعفر محمدبن‌بابویه، **علل‌الشرائع**، ج۱، قم: مکتبة الداوری، بی‌تا.
۱۱. طوسی، محمدبن‌حسن، **رجال الطوسی**، محقق: جواد قیومی اصفهانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ۳، ۱۴۲۷ق.
۱۲. فاطمی، مرتضی، **ولایت فقیه یا ولایت فقها**، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۹.
۱۳. کاشف‌الغطاء، علی‌بن‌محمدرضا، **النور الساطع فی الفقه النافع**، ج۱، نجف: مطبعة الآداب، ۱۳۸۱ق.
۱۴. کلینی، محمدبن‌یعقوب، **الکافی**، ج۱، مصحح: علی‌اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چ۵، ۱۳۶۳.
۱۵. مصباح یزدی، محمدتقی، **حکیمانه‌ترین حکومت: کاوشی در نظریه ولایت فقیه**، تحقیق: قاسم شبان‌نیا، قم: موسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی﵀، چ۶، ۱۴۰۲.
۱۶. مصباح یزدی، محمدتقی، **مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه**، قم: موسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی﵀، ۱۳۸۸.
۱۷. منتظری، حسینعلی، **دراسات في ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامیة**، ج۱، قم: المرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، چ۲، ۱۴۰۹ق.

۱۸. موسوی خلخالی، سیدمحمدهادی، **الحاکمیة فی الاسلام**، مترجم: جعفرهادی، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۸۳.
۱۹. موسوی سبزواری، سیدعبدالاعلی، **مهذب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام**، ج۱۱و۱۶، قم: بی‌نا، چ۴، ۱۴۱۳ق.
۲۰. نایینی، حسین، **تنبیه الامة و تنزیه الملة**، شرح و تعلیق: روح‌الله حسینیان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.
۲۱. نجفی، محمدحسن، **جواهر الکلام**، ج۸، قم: موسسهٔ دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، ۱۴۲۱ق.